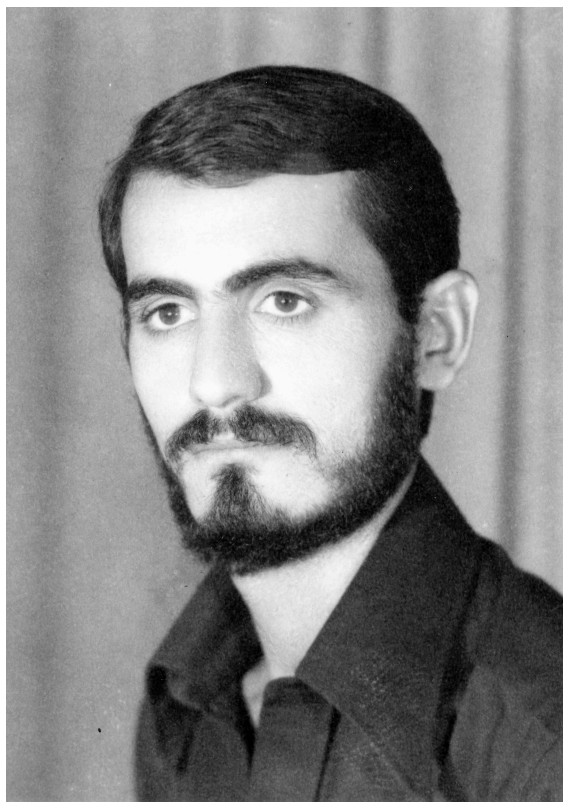


شهيد عبدالحسين محمدطاهري



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

محمد	نام پدر
۱۳۳۸/۱۱/۰۴	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۴/۱۱/۰۳	تاریخ شهادت
خلیج فارس	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
کادر دریایی ارتش	نوع عضویت
کارمند دریایی ار	شغل
دوره راهنمایی	تحصیلات
بrazجان	مدفن

زندگینامه

شهید عبدالحسین محمد طاهری فرزند محمد در سال ۱۳۲۸ در شهر برازجان در خانواده ای مسلمان و مؤمن پا به عرصه وجود گذاشت. او در سن شش سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس ششم ابتدایی در دبستان معرفت مشغول به تحصیل بود. در سال ۱۳۴۰ به علت فقر مالی ترک تحصیل نمود، و پس از معافیت از خدمت سربازی در سال ۱۳۴۵ تشکیل خانواده داد و در بانک بیمه بازرگانان مشغول به کار شد. و بعد از انحلال بانک بیمه بازرگانان به کارگری مشغول شد. و سپس در سال ۱۳۵۶ به استخدام نیروی دریایی در آمد و در سال ۵۷، ۵۶ با اینکه محیط نظامی با مقررات خشک ارتشی از سیاست به دور بود، بعد از تعطیل محل کار خود همراه دیگر اقشار امت مسلمان با شرکت در تظاهرات در براندازی نظام طاغوتی فعال بود. از خصوصیات اخلاقی شهید، این بود که بسیاری از کارهایی را که جنبه خیر و سعادت دنیا و آخرت در آن بود انجام می داد و همیشه سعی می کرد که به کسی اذیت و آزار نرساند. در این ۳۶ سالی که عمر کرد به همه همکاران و دوستان و اقوام و خویشان بالخصوص همسایگان نیکی کرد تا به دیگران سرمشقی ارایه داده باشد، که در زندگی دنیایی بقیه مردم او را در کارهایشان الگو قرار دهند. و آنهایی که از نزدیک چهره همیشه خندان و مظلومیت وی را دیده بودند، برایشان قابل قبول استوی پس از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی، از طریق گردان تکاوران اعزام شد و بعد از انجام چندین مأموریت جنگی و اخذ تقدیر نامه به ناو تیپ دیر که در آبهای نیلگون خلیج فارس مشغول پاسداری از میهن اسلامی بود منتقل گردید، تا اینکه در آخرین مأموریت در تاریخ ۳/۱۱/۶۴ در مصاف دریایی با کفار بعثی به شهادت، که یگانه آرزویش بود نائل گردید. ضمناً با کمال تأسف و صیت نامه اش که همیشه در ساک و در مأموریت ها همراهش بود تاکنون به دست ما نرسیده است.

خاطرات

برادر شهید:

یادم است که یک بار شهید را با خانواده در زمان طاغوت دعوت کرده بودند در یک مکان دیدنی با کلیه همکاران به علت عدم رعایت موازین اسلامی و شرعی و حجاب اسلامی در آن مکان شرکت نکرد نه خود و نه خانواده. بر مسائل مذهبی بسیار متعهد بود. همیشه در خانه و در محل کار من را راهنمایی می کرد که موازین شرعی را رعایت کنم. در سفر آخر ۲۰ روز بعد از مأموریتش به منزل برگشت و در آن موقع ۴۸ ساعت برای دیدن خانواده فرصت داشت. حتی چند قطعه عکس یادگاری هم گرفت و خداحافظی کرد و رفت. همیشه وقتی می آمد مرخصی، می گفت که مشغول کار هستیم و هر لحظه منتظر شهادت باشیم. تا اینکه مورخه دی ماه ۶۴ خبر شهادت او را در ناوچه دیر برای ما آوردند. یک بار خواب دیدم که مثل قبل زنده و سر حال و شاداب بود. یادم است یک بار تلویزیون نگاه می کرد، و حاج صادق آهنگران، «با نوای کاروان»، می خواند شهید فوری به گریه افتاد. صحنه اعزام رزمندگان و جنگ و جبهه را نشان می داد و می گفت: نگاه کنید ما اینجا نشسته ایم، در حالی که این بچه های کوچک کوله پشتی سنگین بر دوش و گلاسه آهنی بر سر، دارند و می جنگند. یادم است در دو مرحله به جبهه رفته بود، آشپز سایت تکاوران بود، و غذا می پخت و خودش زیر آتش سنگین دشمن غذا را می برد و پشتیبانی می کرد.

همسر شهید:

با هم به مشهد رفته بودیم، موقع برگشتن که پیاده شدیم برای نماز خواندن شهید به نماز ایستاد که یک دفعه یک دزد، کیف پولش را از جیب پشت شلوارش کشید، که یک مرتبه شهید متوجه شد و محکم مچ دست دزد را گرفت. در حالی که اصلاً نمازش را قطع نکرد. ولی دزد گریخت سفر آخری هم که رفت همیشه سفارش می کرد مواظب بچه هایم باشید. رفتارش با خانواده خیلی خوب بود. یادم است بسیار اهل نماز و روزه بود. وقتی منزل بود، همیشه به مصلاهی نماز جمعه می رفت. وقتی خبر شهادت شهید را به من دادند، من، حسین، کوچکترین فرزندم، را که در قنطاق بود پرت نمودم و از حال رفته. وقتی به هوش آمدم دیدم در منزلان شلوغ است. ولی مثل روز، یادم است یک پرنده سبزی که در طول عمرم یک چنین پرنده ای ندیده بودم، روی پشت بام منزل نشسته و زل زده و من را نگاه می کرد. بعد از مدتی که مرا به داخل اتاق بردند، یادم است پرنده پرواز کرد و بر درخت نخل همسایه نشست و جمعیت داخل منزل را تماشا می کرد. یادم است همه به من می گفتند: نگاه کن این روح عبدالحسین است که ناظر بر ماست. یادم است یک بار که شهید به خوابم آمد به او گفتم تو که زنده ای؟ همه به من می گفتند که شهید شده ای! می گفت من همین جا در منزل کنار هستم. و دست کرد و یک حلقه گل به دور گردنم انداخت. دخترم سمیه هم او را به خواب دیده بود، که یک دسته گل برایش آورده، و گفته بود این را برای چه آورده ای؟ گفت خوب روز مرد است و من گفتم خوب روز مرد است پس چرا به من می دهی؟

فرزند شهید:

پدرم بسیار شریف و مهربان بود و به پدر و مادر و همسر و فرزندان احترام می گذاشت. همچنین مسائل دینی از قبیل خمس و زکات و کمک به فقرا را رعایت می کرد. پدرم علاقه فراوانی به امام داشت و هنگام صحبت امام سرا پا گوش بود، و سعی می کرد که به رهنمودهای امام عمل کند. او زندگی در جبهه را به آرامش ظاهری در پشت جبهه ترجیح می داد. وجهیات دنیوی را یک زندگی موقت و وسیله ای بی ارزش و شهادت را یک آرامش ابدی می دانست. تا اینکه روزهای آخر مدام از پرواز به سوی خدا صحبت می کرد. گویی شهادتش را نزدیک می دید و می دانست که مرغ روحش به زودی به پرواز در می آید.

پسر عموی شهید:

شهید با مردم و همسایگان بسیار خوب و کوچک نفسی بود و قبل از اینکه ما سلام کنیم، او سلام و احوالپرسی می کرد، در حالی که از ما کوچکتر بود. وی بسیار خوشرو و خوش برخورد بود. وقتی ایشان به شهادت رسید مردم خبردار شدند، بسیار تأسف می خوردند و می گفتند: او پیش تر باید به شهادت می رسید چون انسان های خوب را خدا زودتر می برد. ایشان در تظاهرات سال ۵۷ علیه شاه ملعون شرکت می کرد. به همراه من و یکی از برادرانش در سخنرانی های مساجد و همچنین در عزاداری امام حسین (ع) در مساجد قلعه و فردوس حتی در اولین تحصن در آموزش و پرورش شرکت داشتند که مأمورین با گاز اشک آور به ما حمله کردند.

یکی از روزها که به صحرا رفتیم و می خواستیم فوتبال بازی کنیم دو تیم برای انتخاب شهید دعوا کردند؛ بعد از فوتبال وقتی سر سفره نشستیم و سفره پهن شد وی یک بشقاب پر از غذا کرد و برد به یک پسر بچه ای که چند متری دورتر نشسته بود داد و گفت او گرسنه است و به سفره ما نگاه می کند و انسان باید به فکر گرسنگان هم باشد. به او می گفتیم شما چند سال است که با تیپ نیروی دریایی و ناو جنگی به مأموریت می روید، حالا بیاید ساحل خدمت کنید. به ما جواب می داد مگر خون من رنگین تر از خون بقیه است، که کلام شهید این بود که انسان باید جوان باشد و از دنیا برود یا شهید شود. در آخرین مأموریت که به مرخصی برگشت یک دوربین عکاسی گرفتیم که تنها با پسرش که در آن موقع سه ماه داشت و به نام حسین چند عکس گرفت و به مأموریت رفت. بعد از مأموریت در راه برگشت به پایگاه دریایی بوشهر با ناوچه دیر، در آبهای نیلگون خلیج فارس ناوچه آنها مورد هجوم هواپیماهای عراقی قرار گرفت و خودش و تعدادی از همزمانش به شهادت رسیدند.



سامانہ جامع سرداران و دوہڑ شمیم استان بوٹھر